



مجتبی پورجعفری *
احمد مسنی رنجبر **
سیمیندخت شاکری ***

چکیده

مقاله پیشرو با موضوع شجاعت و شهادت ابراز عقیده در آینه کلام وحی، به بررسی و تحلیل دسته ای از آیات شریفه قرآن می پردازد که این مهم را در جوامع بشری ستوده اند. ستایش از آن بابت که فرستادگان الهی در انجام رسالت بزرگ خود، این صفات را به کار بسته و به واسطه آن بر دشواری ها و مصائب فائق آمده اند. لازمه انجام هر عمل عقیدتی، داشتن چنین صفات پسندیده ای است و پیامبران حتما شجاع و بی باک بوده اند. در خاتمه بحث هم آثار و برکات این موضوع، هم چنین پیشنهاداتی در این رابطه بیان گردیده است.

کلید واژه ها: شجاعت، شهادت، آزادی عقیده، آزادی بیان، باور قلبی.

* کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی - علوم قرآن و حدیث - دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران - شمال.

** استاد راهنما، دکتر و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران - شمال.

*** استاد مشاور، دکتر و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران - شمال.

مقدمه

مقاله پیشرو، حاصل تحقیق و مطالعه ای فراگیر پیرامون موضوع شجاعت و شهامت ابراز عقیده با استفاده از کلام وحی است. در شناسایی لغات، سعی شده تا به منابع متقدم رجوع شود. در ادامه نیز تحلیل هایی به تفاسیر افزوده شده تا تبادل موضوع به ذهن آسان تر گردد. در روش کار، ابتدا آیات شریفه جدا شده، سپس ترجمه آن ها با ترجمه دکتر فولادوند تطبیق داده شده است. در مرحله بعد نیز ابتدا به تفاسیر کهنی همچون مجمع البیان رجوع شده و برای تکمیل تحقیق، تفاسیر دیگری نیز مطابقت داده شده است.

معنای شجاعت: شجاعت در لغت عرب به معنای: شدة القلب عند البأس؛ جوشش درونی هنگام نبرد، زور و قوت، بی باکی و جرأت. قوی قلبه و استهان بالحروب جرأة و اقداماً؛ شجاع کسی است که قلبش قوی شده و با جسارت، عزم نبرد می کند^۱. اما در فارسی از آن به دلیری و پردلی تعبیر می شود و یکی از هنجارهای نیکو است^۲.

معنای شهامت: واژه «شهامت» نیز در لغت عربی چنین تعریف شده است: نافذا فی الامور ماضیا، ذکی الفؤاد^۳؛ در امور جاری دارای حکمی نافذست، با فراست. ش ه م، اصل یدل علی ذكاء؛ واژه ای است که بر زیرکی دلالت می کند^۴. اهل فن شهامت را در فارسی به بی باکی و داشتن حکم نافذ معنا کرده اند^۵.

معنای ابراز عقیده: هم چنین واژه «عقیده» در لغت عربی این چنین تعریف شده است: اعتقدت کذا - عقدت علیه قلبی و ضمیری؛ به آن چیز اعتقاد پیدا کردم - قلب و باطنم به آن چیز باور پیدا کرد. و له عقیده حسنة - آی سالمة من الشک؛ او باوری نیکو دارد. یعنی: باور درونی آن شخص به دور از تردید است^۶. در زبان فارسی، عقیده را اهل لغت به دین، ایمان و یقین قلبی معنا کرده اند^۷.

نمونه های قرآنی

با روشن شدن معنای لغوی و اصطلاحی شجاعت، شهامت و ابراز عقیده، نمونه هایی را بیان می داریم:

نمونه نخست: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران، ۶۱/۳)؛ «پس بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان

و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغ گویان قرار دهیم».

در تفسیر این آیه شریفه، به مباحله پیامبر (ص) با مسیحیان نجران اشاره شده است. به دنبال آیات شریفه قبل و استدلالی که در آنها بر نفی الوهیت حضرت مسیح (ع) اشاره شده بود، خداوند به پیامبر (ص) دستور می دهد تا با آنان مجتمع شده، لعنت خداوند را برای دروغگویان طلب کند.^۸ ناگفته پیداست که اجرای این دستور سرنوشت ساز الهی، نیاز به عزم شجاعانه پیامبر (ص) دارد. نزول آیه شریفه فوق و امر بر مباحله، پایانی بر کشمکش پیامبر (ص) با مسیحیان نجران بر سر عقاید خرافی آنان بود. با مشخص شدن مقصود الهی و رفتار پیامبر (ص) در همراه نمودن اهل بیت خود برای مباحله، وحشت سراسر وجود مسیحیان را فرا گرفت. آنان از شرکت در این اقدام خودداری کردند و تن به شکست و پرداخت جزیه دادند.^۹ ماجرای مباحله، سندی محکم در شجاعت پیامبر (ص) می باشد. ستایش اقدام دلیرانه پیامبر (ص) در تفاسیر: قاضی بیضاوی^{۱۰}، کشاف^{۱۱} و روح المعانی^{۱۲} نیز آورده شده است. اکثریت قریب به اتفاق مفسران اهل سنت همانند تمامی مفسران شیعه، نزول آیه شریفه فوق را در شأن پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت طاهرینش، یعنی: امام علی (ع)، حضرت زهرا (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) دانسته اند. در تفاسیر المیزان^{۱۳} و صافی^{۱۴}، ذیل این آیه شریفه بحث روایی مفصلی آمده و با دلایل گوناگون نظر آن دسته از مفسرانی که این آیه را در شأن اهل بیت پیامبر (ص) نمی دانند، رد شده است. در تفسیر مجمع البیان^{۱۵} و کشاف^{۱۶} از زبان پیامبر (ص) نقل شده که اگر اینان با من مباحله می کردند، همگی مسخ شده و به شکل بوزینگان و خوک ها در می آمدند....

نمونه دوم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (المائدة، ۶۷/۵)؛ «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خداوند تو را از گزند مردم نگاه می دارد».

این آیه لحن خاصی به خود گرفته که از آیات قبل و بعدش متمایز شده است. اینجا خطاب خداوند فقط شامل پیامبر (ص) و وظیفه ایشان است و با تأکید، دستور می دهد آنچه را از جانب پروردگار فرو فرستاده شده به اطلاع امت برسان. آن گاه به ایشان اخطار

می‌کند که اگر از این دستور سرپیچی نمایی، گویی تا کنون هیچ نکرده‌ای! سپس آن حضرت را - که گویی نگران واقعه خاصی بودند - دل‌داری و تأمین می‌دهد و می‌فرماید: در ادای این فرمان، از مردم وحشتی نداشته باش زیرا خداوند تو را از گزند فعل و قول جاهلان نگاه خواهد داشت. در خاتمه آیه نیز کافران لجوج را تهدید به مجازات می‌نماید. اما آن دستور مهم چیزی جز تعیین جانشین پس از پیامبر (ص) نبوده است و آن عده که سخنانی به دور از انصاف و غیر مستند بیان داشته‌اند، با پیش‌داوری و پیروی از تعصبات مذهبی به انکار حقیقت پرداخته‌اند.^{۱۷} زمخشری با بیانی مشابه فوق، بلغ را نقطه مقابل خائف دانسته و شرط تبلیغ را نداشتن ترس مطرح می‌کند. همچنین «يَعْصِمُكَ» را حفظ کردن پیامبر (ص) از قتل می‌داند.^{۱۸} مهم بودن این دستور آن‌جا مشهود می‌شود که از رسول خدا (ص) خواسته شده در آن بیابان گرم بلا درنگ خطابه غرایی قرائت فرموده و عزیزی را معرفی فرماید که نسبت به او حسادت و کینه‌توزی‌های فراوانی روا داشته شده است. مشخص است که در آن فضا و با آن موضع‌گیری‌ها، لازم است پیامبر (ص) شجاعتی نشان دهد و بر اما و اگرها غالب شود تا عقیده خود را عیان فرماید و عزیزترین نزدیکانش را به رهبری پس از خود بگمارد. پس از آن معارفه با شکوه، حضرت (ص) دوستداران و یاران علی (ع) را دعا فرموده و بر دشمنان و بدخواهانش نفرین فرستادند. طبرسی نیز ضمن بیان مطالب فوق با گفتمانی وسیع‌تر می‌فرماید: ابلاغ با شجاعت همراه است چرا که رساندن پیامی جدید است.^{۱۹} در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: در گفتن حق آن‌هم راجع به عقیده نباید زیر لب سخن گفت. باید سخن حق کامل، قاطع و روشن رسانده شود. سخن حق، تملق نمی‌شناسد و در برابر هواهای نفسانی دیگران چاپلوسی نمی‌کند. خواست‌ها و آمال را رعایت نمی‌کند. هنگامی که سخن حق درباره عقیده بیان می‌شود، به کمین‌گاه‌های دل راه می‌یابد. همان کمین‌گاه‌هایی که در انتظار هدایت آسمانی‌اند.^{۲۰} در تفسیر صافی نیز ترس احتمالی پیامبر (ص) را به خاطر دروغ‌گو خطاب شدن ایشان توسط مردم دانسته است.^{۲۱}

نمونه سوم: «اذهب أنت وأخوك بآياتي ولا تنيا في ذكري» (طه، ۴۲/۲۰)؛ «تو و برادرت معجزات مرا برای مردم ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید».

در این آیه ضمن تجدید امر سابق - رفتن موسی (ع) به سوی فرعون - ، برادرش را هم به وی ملحق کرده است. آن‌گاه که فرمود «بآياتي» خود وعده جمیلی است که به زودی و در

موقع لزوم با معجزات دیگری تأییدتان خواهم کرد^{۲۲}. در تفاسیر کشاف^{۲۳} و روح المعانی^{۲۴}، کلمه «تینیا» از «ونی» به معنای: فتور، سستی و فراموشی آمده است. خداوند در این آیه شریفه، هر گونه کاهلی را نفی نموده و از موسی(ع) و برادرش خواسته تا با شهامت هر چه تمام تر، عقیده ناب خود را عیان ساخته و منتظر عنایات بعدی پروردگار باشند. خداوند متعال در جای جای این سوره مبارکه حمایت و پشتیبانی خود را از حضرت موسی(ع) بیان نموده و او را به مقابله با عصیان فرعون تشویق می فرماید. او نیز شجاعانه بر افکار شرک آلود فرعون و فرعونیان می تازد و با معجزات پی در پی، ترس را بر جانشان می افکند. در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است که در این آیه شریفه، خداوند با یاد آوری الطافی که در کودکی به حضرت موسی(ع) روا داشته از ایشان می خواهد سستی احتمالی خود را کنار نهاده و با عزمی جزم به سوی فرعون عزیمت فرماید. او تضمین می دهد که هیچ بلایی جان موسی(ع) را تهدید نخواهد کرد^{۲۵}. در تفاسیر مجمع البیان^{۲۶}، نمونه^{۲۷} و صافی^{۲۸} نیز مطالبی شبیه این بیانات آمده است. در تفسیر الحدیث با اشاراتی کوتاه به داستان، بر خواسته خداوند از حضرت موسی(ع) مبنی بر نترسیدن از خطرات احتمالی تأکید شده و او را مؤید به تأییدات الهی دانسته است.^{۲۹}

نمونه چهارم: «أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۶۷/۲۱)؛ «اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می پرستید. مگر نمی اندیشید؟».

این جمله، اظهار انزجار و بیزاری حضرت ابراهیم(ع) از بت پرستان و بت هایشان است و او، این بیان را بعد از ابطال ألوهیت بت ها اظهار نموده، هم چنان که شهادتش بر وحدانیت خدای تعالی را بعد از اثبات آن اظهار فرموده است^{۳۰}. حضرت ابراهیم(ع) در جو خفقان نمرودی و در حالی که نزدیک ترین فردش آزر از گمراهان بود، دست به اقدامی شجاعانه زد. او پس از خیرخواهی های متعدد و وادار کردن غافلان به تفکر در چیستی بت ها، اقدام به درهم شکستن آن ها نمود و وقتی به سخت ترین مجازات محکوم شد، آن مجازات را به جان خرید. این رفتار شجاعانه او، بارقه امیدی در دل های خداپرستان گشود و آنان را در پیمودن ادامه مسیر، استوارتر کرد. هنگامی که کافران تصمیم به سوزاندن او گرفتند، کوهی از هیزم فراهم نمودند. اما او باز هم شجاعانه ایستاد و بر باورهای خود تأکید نمود. آن طور که برخی نوشته اند^{۳۱} بر اثر بمباران تبلیغاتی استبداد، اهالی شهر به

کمک یکدیگر چنین مجازاتی را فراهم نمودند. ابراهیم^(ع) سوختن در آتش جهل نمرودیان را بر ترک عقیده ناب خود ترجیح داد. خداوند آتش را بر وی گلستان نمود و خط بطلانی بر افکار پریشان جاهلان بت پرست کشید. با ملاحظه این تأیید الهی، اندک موحدان حاضر در میدان، شور و شعفی مضاعف یافتند و به چشم خود، عاقبت اخلاص و استواری بر عقیده را مشاهده نمودند. در تفسیر کشاف ضمن بیانی مشابه این داستان به نکاتی چند اشاره شده است: اولاً: در سوزاندن حضرت ابراهیم^(ع) بین اهالی بابل اجماع وجود داشت. ثانیاً: شخص نمرود چنین پیشنهاد وحشیانه‌ای را مطرح نمود. ثالثاً: شدت گرمای حاصل از آتش به حدی بود که مانع پرواز پرندگان شده بود. رابعاً: در حین پرتاب شدن حضرت ابراهیم^(ع) بسوی آتش، جبرئیل بر آن حضرت^(ع) وارد شد و پرسید: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم^(ع) پاسخ داد: از تو نه، برادر! خدا خود حافظ من است^{۳۲}. در تفاسیر مجمع البیان^{۳۳} و روح المعانی^{۳۴} مشابه برخی از مطالبی که گذشت، آمده است. در تفسیر الحدیث^{۳۵} گذرا به این واقعه پرداخته شده و در تفسیر فی ظلال القرآن^{۳۶}، قسمت‌هایی از داستان این گونه روایت شده است: نمرود شاه آرامیان در عراق و مشوق اهالی به مجازات ابراهیم^(ع) بود. آن هنگام که ابراهیم^(ع) با جهل اهالی بابل مواجه گشت، شکیب و بردبار و لبریز از خشم بر آنان غرید و توپید که: این‌ها چیست که به جای خداوند بزرگ پرستش می‌کنید؟ وای بر شما و اشکال و مجسمه‌هایی که ستایش می‌کنید! مفسر محترم سپس دلیل نسوختن حضرت ابراهیم^(ع) را ما فوق تصورات بشری می‌داند. در دایرة المعارف فرهنگ قرآن^{۳۷}، ذیل این آیه شریفه آمده است: ابراهیم^(ع) همانند تمامی انبیای الهی هنگام تبلیغ در برابر بت پرستان، اسوه شجاعان بوده است.

نمونه پنجم: «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» (الشعراء، ۵۰/۲۶)؛ «گفتند: باکی نیست، ما روی به سوی پروردگار خود می‌آوریم».

کلمه «ضیر» به معنای ضرر است؛ یعنی: اگر تو ما را به دار بیاویزی، ضرری برایمان ندارد و جمله «إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» همان گفتار «لا ضیر» را تعلیل می‌کند که چرا ضرر ندارد. برای این که در مقابل این عذابی که ما را تهدید می‌کند، صبر می‌کنیم و به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم که این عالی‌ترین بازگشت‌هاست^{۳۸}. در تفسیر روح المعانی نیز مشابه این مطالب آمده است^{۳۹}. آن‌گاه که فرعون معجزه حضرت موسی^(ع) را دید،

ترس بر اندامش نشست . سپس از ساحران درباره خواست تا با وی رقابت کنند . ساحران از فرعون پاداشی طلب کردند و او آنها را به قرابت با خویشان و اجرای عظیم وعده داد . روز موعود ، ابتدا ساحران شروع کردند و اسباب فریب مردم را گستراندند . نوبت به پیامبر خدا^(ع) رسید . او عصایش را رها کرد و در طرفه العینی ، بساط ساحران برچیده شد . ساحران که به نیکی تفاوت سحر و اعجاز را می دانستند ، به خود آمدند . ناگهان به سجده افتادند و از درگاه خدا طلب عفو نمودند . این دگرگونی عجیب برای فرعون گران آمد . او برآشفته و ساحران را مورد سؤال قرار داد : آیا من به شما اجازه چنین کاری دادم ؟! آیا او نیز ساحری با تبحری بیش از شما نیست ؟! ساحران به حرف های فرعون توجهی نکرده و مشغول استغفار بودند . فرعون فریاد برآورد که : دستان و پاهایتان را قطعه قطعه می کنم . شما را بر نخل ها آویزان خواهم کرد ... ساحران در کمال شجاعت و اخلاص پاسخ دادند : هیچ مانعی ندارد و زبانی به ما نخواهد رسید ، چرا که ما بسوی پروردگاران باز خواهیم گشت . ما امیدواریم که او خطاهایمان را بپوشاند و از لغزش هایمان درگذرد .

رفتار مثال زدنی ساحران توأب نمونه ای آشکار است از دلیری و شجاعت مردمانی جسور که در مقابل منطق پوسیده استبدادگران قرون ایستادند و با اقدام شجاعانه خویش برگی زرین در تاریخ آفریدند . ذکر این نکته که فرعون نخستین بیداد پیشه ای بود که اقدام به بریدن دست اصلاح طلبان و آزادی خواهان نمود^{۴۰} ، ضروری به نظر می رسد . در تفاسیر کشاف^{۴۱} ، صافی^{۴۲} و الحدیث^{۴۳} مطالب فوق آمده است اما در فی ظلال القرآن این طور آمده است : سخن جادوگران ، سخن دلی بوده که خدا را یافته و به چیز دیگری اهمیتی نمی دهد . دلی که با خدا تماس پیدا کرده و مزه عزت را چشیده ، دیگر به طاعنی یا غی توجیهی ندارد . دلی که آخرت را می خواهد و امید دارد پروردگارش خطاهایش را چشم پوشی کند^{۴۴} . در دایرة المعارف فرهنگ قرآن نیز به سلب آزادی ساحران توسط فرعون و شهادت آنان در مقابل وی اشاره شده است .^{۴۵}

نمونه ششم : «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (الأحزاب، ۳۹/۳۳) ؛ «کسانی که پیام های خداوند را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خداوند بیم ندارند و خداوند برای حساب رسی کفایت می کند» .
مبلغان راستین کیانند؟ قطعاً پیامبران و فرستادگان الهی استوارترین مبلغانند . چرا که

بدون هیچ ترس و واهمه‌ای، باورهای قلبی شان را به مردم می‌رساندند. شأن نزول آیه شریفه مربوط به ازدواج پیامبر اکرم (ص) با همسر مطلقه فرزند خوانده اش است ولی فضای متعصب جاهلی این کار را بر نمی‌تابید. خداوند به پیامبر (ص) دستور می‌دهد تا این سنت غلط جاهلی را بشکند و بیمی از حرف‌ها و برخوردهای جاهلان نداشته باشد. این تابو شکنی حتماً با شجاعت همراه است. ۴۶

در تفسیر مجمع البیان آمده است: پیامبران پیشین کسانی بوده‌اند که پیام‌های عدالت آفرین خداوند را بی آن که چیزی از آن وانهادند یا نهان دارند، همه را به بندگانش می‌رساندند و از ذات پاک او حساب می‌بردند و بر اساس مقررات عمل می‌فرمودند و از کسی جز خدای یکتا نمی‌ترسیدند و رسالت خویش را درست به انجام می‌رساندند. ۴۷

در تفسیر المیزان نیز با اشاره به فرمان الهی آمده است که ترس پیامبر (ص) به سبب سرزنش و شماتت مردم بوده اما با نزول این آیه شریفه، خداوند فرمان داد که با قدرت کارت را به انجام برسان. مبادا ترس از شماتت‌های مردم، تو را از انجام آن کار باز دارد. از ظاهر آیه شریفه نیز بر می‌آید که پیامبران، تنها در تبلیغ رسالت دچار خشیت از غیر خدا نمی‌شوند به علاوه این که تمامی افعال انبیای عظام مانند اقوالشان تبلیغ است و شالوده تبلیغ شجاعت درونی^{۴۸}. در آیه فوق خداوند، از پیامبرش می‌خواهد تا با شجاعت و شهامت، عقیده قلبی خود را بیان نموده و بدان عمل فرماید و در این مسیر ترسی به خود راه ندهد. زیرا در آیات پیشین همین سوره مبارکه، رفتار پیامبر (ص) را الگوی حسنه امت اسلامی معرفی می‌فرماید^{۴۹}. منظور از «تبلیغ» همان ابلاغ و رساندن است و هنگامی که با «رسالات الله» ارتباط پیدا می‌کند مفهومی این است که پیامبران موظفند آن چه را خداوند به عنوان وحی نازل فرموده به مردم تفهیم کرده و تعلیم دهند و جان کلام الهی را از طریق استدلال، انذار، بشارت، موعظه و اندرز در دل‌ها نفوذ دهند. آیه شریفه شرط پیروزی در تبلیغات را قاطعیّت، اخلاص و عدم وحشت از هیچ کس جز خداوند تعالی دانسته است^{۵۰}. چکیده مطالب فوق در تفسیر کشاف^{۵۱} نیز مشاهده گردید. در دایرة المعارف فرهنگ قرآن، پیام‌های این آیه شریفه را شجاعت در تبلیغ، شهامت در شکستن یک سنت غلط و جاهلی و نیز شجاعت ابلاغ دستورات الهی بدون واهمه از خلق بیان نموده است^{۵۲}. در تفسیر فی ظلال القرآن^{۵۳} آمده، پیامبران (ع) در امور الهی برای مردمان حسابی

باز نمی کردند، به بهانه جویی‌ها اهمیتی نمی دادند و از غیر خدا نمی ترسیدند.

نمونه هفتم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۸/۳۹)؛ «پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینانند که خدا ایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان».

در تفسیر آیه شریفه فوق به آیه شریفه قبلی اشاره شده و برخی صفات بندگان ویژه خداوند را برشمرده است و آنان را افرادی معرفی فرموده که از هرگونه بت پرستی و هوی پرستی بدورند و هیچ گاه تسلیم حکام ستمگر نمی شوند. سپس امر می فرماید که ای پیامبر! این بندگان ویژه را مژده بده. چرا که آنان علاوه بر دارا بودن صفات فوق، اقوال گوناگون را نیز شنیده و سخن نیکوتر را برمی گزینند^{۵۴}. یعنی: تنها راه سعادت جامعه بشری را شنیدن همه اقوال و عمل به قول والاتر می داند. شنیدن همه اقوال نیازمند مقدمه‌ای است و آن آزادی بیان افکار و باورهای گوناگون است. در یک جامعه پویا، افکار و اقوال مختلف با شهادت بیان می شود و در تضارب با دیگر افکار است که بهترین سخنان مطرح شده و به الگویی فراگیر تبدیل می شوند. هدایت یافتگان کسانی هستند که حتی برای یک مباحثه نیکو هم نیاز به شنیدن و بررسی همه اقوال دارند تا از میان سخنان پراکنده، برترین سخن را انتخاب نمایند. کسی که منطقی نیرومند دارد، هیچ گاه در فکر حذف فیزیکی رقیبش بر نمی آید و حداکثر تلاشش، نقد افکار طرف مقابل است تا او در نزد افکار عمومی مغلوب شود و خود به خود فکر برتر چیره گردد. در تفسیر مجمع البیان، با اشاره به فضای باز فرهنگی و دینی جامعه اسلامی آمده است: کم نیستند مکاتب و مذاهبی که هواخواهان خود را با انواع شگردها و دغل بازی‌های آشکار و نهان جلب نموده و از گوش دادن به نداها و دیدگاه‌های دیگران، بشدت منع می کنند. آنان به راستی می دانند که با رشد یافتن و افزایش آگاهی هاست که پای سنجش و مقایسه به میان می آید و صد البته که بازنده این میدان، استبدادگران متوهم خواهند بود. شأن نزول آیه شریفه نیز درباره سه تن از اخیار اصحاب می باشد: زید، ابوذر و سلمان فارسی است^{۵۵}. در بستر بیان شجاعانه آراء گوناگون است که بالندگی و رشد محقق شده و جامعه تعالی می یابد. در تفسیر صافی از زبان مبارک حضرت امام جعفر صادق (ع) اولوا الالباب را افرادی معرفی نموده که چون کلامی را می شنوند، بی هیچ زیادت و نقصانی آن را بیان می کنند. مفسر گرامی نام اخیار

را همانند مرحوم طبرسی آورده است^{۵۶}. در تفسیر کشاف مراد از «قَوْل» را اوامر خداوند در قرآن کریم و مقصود از «فَيَتَّبِعُونَ» را عمل به نیکوترین روش‌ها دانسته، مثلاً امر پروردگار درباره قصاص را به بهترین شیوه یعنی: عفو پاسخ دهیم^{۵۷}. در تفسیر روح المعانی نیز ضمن بیان برخی از موارد گفته شده، مراد از «أُولُو الْأَلْبَاب» انسان‌هایی دانسته شده که عقلی سلیم و خالی از توهّم و هوای نفس دارند^{۵۸}. در تفسیر فی ظلال القرآن^{۵۹}، هم مراد از «أُولُو الْأَلْبَاب» خردمندانی دانسته شده که عقلشان ایشان را به سوی پاکی کشانده و به نجات و رستگاری فرماندهی می‌کند.

نمونه هشتم: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (غافر، ۴۰/۲۸)؛ «و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت، گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من خداست؟ و مسلماً برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده، اگر دروغ گو باشد، دروغش به زیان اوست و اگر راست گو باشد، برخی از آن چه به شما وعده می‌دهد، به شما خواهد رسید، چرا که خداوند کسی را که افراط کار دروغ‌زن باشد هدایت نمی‌کند».

در تفسیر این آیه شریفه به سرگذشت مؤمن آل فرعون و اقدامات او اشاره شده است^{۶۰}. حزقیل مردی باهوش و شجاع و از نزدیکان فرعون بود. برخی او را فامیل نزدیک فرعون و برخی دیگر، او را در شمار پیامبران الهی می‌دانند. بعضی نیز او را خزانه دار فرعون دانسته‌اند. به هر حال او دعوت حضرت موسی (ع) به توحید را پذیرفت ولی ایمانش را آشکار نکرد، زیرا خود را موظف به حمایتی حساب شده از ایشان می‌دید. هنگامی که دید با خشم شدید فرعون، جان آن حضرت (ع) به خطر افتاده، شجاعانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود، توطئه قتل ایشان را بر هم زد. حزقیل مؤمن قصد داشت از چند راه بر فرعون و اطرافیانش نفوذ کند. نخست این که رفتار موسی (ع) در خور چنین عکس‌العمل شدیدی نیست. دیگر این که فراموش نکنید او با خود دلایلی به ظاهر موجه دارد که مقابله را خطرناک می‌سازد. سوم: این که نیازی به اقدام عاجل شما نیست. اگر او دروغ‌گو باشد، عاقبت رسوا خواهد شد و فرجام او با خداوند است. اما احتمال دهید که او راستگو

باشد. آن وقت فرجام کار ما با خداست! سپس آنان را نصیحت کرد که قدر نعمت فراوان خود را بدانند و به آن‌ها غرّه نشوند. او که با وقت شناسی، باور قلبی اش را کتمان می‌کرد، در وقت نیاز، شجاعانه به میدان آمد و براساس یقین باطنی اش، پیامبر خدا را یاری نمود و جان آن حضرت (ع) را نجات داد. در تفاسیر مجمع البیان^{۶۱}، کشاف^{۶۲}، روح المعانی^{۶۳}، فی ظلال القرآن^{۶۴}، مطالبی مشابه فوق آمده است. اما در تفسیر الحدیث آمده است: در اسفار تورات چیزی از این ماجرا گفته نشده ولی ما روایاتی داریم که این داستان، با سرگذشت حمزة بن عبد المطلب (ع) - عموی معظم پیامبر گرامی اسلام (ص) - مطابقت دارد.^{۶۵} در دایرة المعارف فرهنگ قرآن نیز به ذکر عوامل شجاعت و ترس در قرآن کریم پرداخته و فهرست وار بیان نموده است: عوامل شجاعت عبارتند از امدادهای الهی، ایمان، تمرین، توجه به حسابرسی، توکل، خوف از خداوند و عقیده به معاد. از سویی دیگر موانع شجاعت، ترس و وجود شیطان برشمرده شده است. سپس مفسر محترم شجاعت مؤمن آل فرعون را هنگام تبلیغ و دفاع از حضرت موسی (ع) تحسین برانگیز و کوبنده خوانده است.^{۶۶} در تفسیر صافی این داستان با جزئیات بیشتر و آمیخته با روایات مأثوره آمده است. از جمله این که مفسر محترم با استناد به روایتی، حزقیل را پسر دایی فرعون دانسته است.^{۶۷}

نمونه نهم: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (التحریم، ۱۱/۶۶)؛ «و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستم گر برهان».

در تفسیر این آیه شریفه به بخش‌هایی از زندگی همسر فرعون اشاره شده است.^{۶۸} معروف است که نام او آسیه بوده است. هنگامی که معجزه موسی (ع) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، به آن حضرت (ع) ایمان آورد. آسیه پیوسته ایمان خود را مکتوم نگاه می‌داشت تا این که فرعون از ایمان وی با خبر شد. او بارها آسیه را نهی کرد تا دست از باور قلبی اش بردارد. ولی این بانوی مؤمنه استقامت ورزید و هرگز تسلیم زورگویی‌های او نشد. سرانجام فرعون دستور داد دست‌ها و پاهای آسیه را با میخ بسته و بدن نحیفش را زیر

آفتاب سوزان قرار دهند. سپس سنگ عظیمی بر سینه اش افکندند. آسیه در همان حال به راز و نیاز با معبود پرداخت. خدای متعال نیز با اجابت خواسته هایش، او را در بهشت قرار داد. آسیه در مناجات خود به تحقیر قصرهای فرعون پرداخته و آنها را در مقابل خانه محقری در جوار خداوند به هیچ می شمرد. در تفسیر مجمع البیان^{۶۹} و فی ظلال القرآن^{۷۰} همین ماجرا با اندکی تفاوت و در تفسیر روح المعانی خلاصه این داستان بیان شده است^{۷۱}. در دایرة المعارف فرهنگ قرآن نیز آزاد شدن از سلطه ستمگران، امری ارزشمند و از خواسته های همیشگی بندگان خاص شمرده شده است.^{۷۲}

آثار و برکات شجاعت و شهامت ابراز عقیده

در فرهنگ متعالی اسلام، فرجام هر کار نیکی با کامیابی همراه است. چرا که اگر فردی به مقصود تلاش هایش برسد، پیروز میدان گشته است و اگر به مقصود تلاش هایش نرسد و با شکست مواجه شود، چون آهنگ کار نیک داشته و به تکلیفش عمل نموده است، باز هم پیروز است. در نبردهای صدر اسلام، هنگامی که مسلمین بر کفار غلبه می کردند، خود را پیروز میدان می دانستند. آن هنگام هم که مغلوب دشمنان شده یا به فوز عظیم شهادت نایل می آمدند، باز هم خود را پیروز می دانستند. چرا که دیدار معبود نصیبشان شده بود. در آیه شریفه پنجاه و دوم از سوره مبارکه توبه، این موضوع با عبارت «احدی الحسنین» - یکی از دو نیکویی - آمده است. از دیگر آثار شجاعت و شهامت ابراز عقیده؛ می توان به تعالی جامعه، افول رذایل اخلاقی، شکوفایی مکارم اخلاقی، حرکت جامعه در مسیر صلاح و سداد و حاکمیت و تثبیت ارزش های انسانی اشاره نمود. در آیات متعددی از قرآن مجید، برکات فراوانی برای این موضوع بیان شده است. در اینجا مناسب است اشاره ای هم به تفاوت شجاعت و شهامت ابراز عقیده و تقیه نماییم. تقیه در فارسی به معنای خودداری از اظهار عقیده و مذهب خویش در مواردی که ضرر مالی یا جانی و یا عرضی متوجه شخص باشد آمده است^{۷۳}. اما در کلام عرب از ریشه «وقی» و به معنای پرهیز از بیان باور قلبی در وقت خطر است^{۷۴}. و در اصطلاح از معتقدات کلامی - فقهی شیعیان بوده که ریشه ای قرآنی دارد و به معنای کتمان حق و پوشیده نگاه داشتن اعتقاد از مخالفین و ترک مبارزه با آنان است. در قرآن نیز به صورت

صریح یا ضمنی به آن اشاره شده است: آل عمران، ۳/ ۲۸؛ یوسف، ۱۲/ ۷۰؛ النحل، ۱۶/ ۱۰۶؛ الانبیاء، ۲۱/ ۶۳؛ الصافات، ۳۷/ ۸۹. آیه شریفه سوّم در شأن عمّار یاسر نازل شده است. آنگاه که مشرکان مکه او و پدر و مادرش را اسیر کرده و شکنجه می کردند تا آنان از ایمان به خدا دست بر دارند، عمّار به ظاهر از اسلام برگشت و بت ها را به نیکی یاد کرد. هنگامی که خبر کافر شدن عمّار به رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت (ص) فرمود: «سر تا پای عمّار پر از ایمان به خداست و ایمان با گوشت و خون وی آمیخته شده است». سپس از وی پرسیدند: «وقتی کتمان حق می کردی، در دلت چه می گذشت؟» عمّار پاسخ داد: عشق به خدا و شما موج می زد. حضرت (ص) فرمودند: «اگر باز هم دستگیر شدی همین کار را بکن»^{۷۵}. تشخیص این که در کجا باید شجاعت و شهامت داشت و دلیرانه و آزادانه به بیان و ابراز عقیده خود پرداخت و در کجا باید تقیه نمود، بسیار مشکل است. در کوران مشکلات، هستند افرادی که با تکیه بر تقیه خطر را از سر می نهند ولی آیا تکلیف واقعی آنان همین است؟ اگر حلال همیشگی معضلات و مصائب امت اسلامی تقیه باشد، پس گاه ایستادگی و مجاهدت چه وقت فرا می رسد؟ اگر تنها راه برون رفت از سختی ها تقیه باشد، در طول تاریخ چه کسانی اولی به این امر بوده اند؟ آیا می توان از حسین بن علی (ع) هم توقع تقیه داشت؟ آیا همیشه با تقیه دین حفظ می شود؟ پاسخ این پرسش ها گرچه سخت می نماید، لکن با رجوع به سیره بزرگان در می یابیم که هرگاه دین خدا جز با جهاد و از جان گذشتگی حراست نمی شده است آنان نه تنها تقیه نفرمودند بلکه از جان شریف خود گذشتند تا شجره اسلام عزیز حفظ شود. در عصر حاضر نیز بزرگی از سلاله ائمه اطهار (ع) به همراه پیروان راستیش از جان و مال و خانواده گذشتند و شکنجه و زندان و تبعید و سختی های فراوان را به جان خریدند تا اسلام عزیز را احیاء نمایند.

- | | |
|---|---|
| ۱. مجمع البحرین، ۴/ ۳۵۱. | ۷. فرهنگ فارسی «معین»، ۲/ ۲۳۲۸. |
| ۲. فرهنگ فارسی «معین»، ۲/ ۲۰۹۵. | ۸. تفسیر نمونه، ۲/ ۵۸۰. |
| ۳. لسان العرب، ۱۲/ ۳۲۹. | ۹. فی ظلال القرآن، ۱/ ۶۰۸. |
| ۴. مقایس اللغة، ۳/ ۲۲۳. | ۱۰. أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ۲/ ۲۲. |
| ۵. فرهنگ فارسی «معین»، ۲/ ۲۰۹۵. | ۱۱. الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه |
| ۶. مجمع البحرین و مطلع النیرین، ۳/ ۱۴۳. | التأویل، ۱/ ۳۶۸. |

۱۲. روح المعانی، ۱۸۸/۳.
۱۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ۳/ ۲۸۴-۳۵۱.
۱۴. تفسیر الصافی، ۲۸/۲.
۱۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۴/ ۱۰۰.
۱۶. الکشاف، ۳۶۹/۱.
۱۷. تفسیر نمونه، ۲/ ۵.
۱۸. الکشاف، ۶۵۹/۱.
۱۹. مجمع البیان، ۱۱۶/۷.
۲۰. فی ظلال القرآن، ۲/ ۵۱۰.
۲۱. تفسیر الصافی، ۴۴۴/۲.
۲۲. المیزان، ۲۱۲/۱۴.
۲۳. الکشاف، ۶۵/۳.
۲۴. روح المعانی، ۱۹۴/۱۶.
۲۵. فی ظلال القرآن، ۴/ ۵۳۰.
۲۶. مجمع البیان، ۲۹/۱۶.
۲۷. تفسیر نمونه، ۱۴۸/۱۳.
۲۸. تفسیر الصافی، ۳۸۵/۴.
۲۹. تفسیر الحدیث «عزت دروزة»، ۱۹۴/۳.
۳۰. المیزان، ۴۲۶/۱۴.
۳۱. تفسیر نمونه، ۴۴۴/۱۳.
۳۲. الکشاف، ۱۲۶/۳.
۳۳. مجمع البیان، ۱۴۰/۱۶.
۳۴. روح المعانی، ۶۷/۱۷.
۳۵. تفسیر الحدیث، ۲۷۶/۵.
۳۶. فی ظلال القرآن، ۶۱۱/۴.
۳۷. دائرة المعارف، فرهنگ قرآن «هاشمی»، ۱۶/ ۶۲۲.
۳۸. المیزان، ۳۸۵/۱۵.
۳۹. روح المعانی، ۸۰/۱۹.
۴۰. مجمع البیان، ۲۰/۱۹.
۴۱. الکشاف، ۳۱۳/۳.
۴۲. تفسیر الصافی، ۵۹/۵.
۴۳. تفسیر الحدیث، ۲۴۶/۳.
۴۴. فی ظلال القرآن، ۴/ ۹۴۵.
۴۵. دائرة المعارف فرهنگ قرآن، ۱۶/ ۶۲۳.
۴۶. تفسیر نمونه، ۳۳۰/۱۷.
۴۷. مجمع البیان، ۱۳۱/۲۰.
۴۸. المیزان، ۳۷/۱۶.
۴۹. الأحزاب، ۲۱/۳۳.
۵۰. روح المعانی، ۲۲/۲۸.
۵۱. الکشاف، ۵۴۴/۳.
۵۲. دائرة المعارف فرهنگ قرآن، ۱۶/ ۶۲۰-۶۲۸ و ۶۳۶.
۵۳. فی ظلال القرآن، ۲۱۱/۵.
۵۴. تفسیر نمونه، ۵۳/۱۷.
۵۵. مجمع البیان، ۱۶۰/۲۱.
۵۶. تفسیر الصافی، ۵۴۲/۵.
۵۷. الکشاف، ۱۲۱/۴.
۵۸. روح المعانی، ۲۵۳/۲۳.
۵۹. فی ظلال القرآن، ۴۸۴/۵.
۶۰. تفسیر نمونه، ۸۳/۲۰.
۶۱. مجمع البیان، ۲۵۸/۲۱.
۶۲. الکشاف، ۱۶۲/۴.
۶۳. روح المعانی، ۶۳/۲۴.
۶۴. فی ظلال القرآن، ۵۳۷/۵.
۶۵. تفسیر الحدیث، ۳۶۵/۴.
۶۶. دائرة المعارف فرهنگ قرآن، ۱۶/ ۶۲۹.
۶۷. تفسیر الصافی، ۵۸۰/۵.
۶۸. الکشاف، ۵۷۲/۴؛ تفسیر نمونه، ۱۳۸/۲۵.
۶۹. مجمع البیان، ۱۵۵/۲۵.
۷۰. فی ظلال القرآن، ۴۰۴/۶.
۷۱. روح المعانی، ۱۶۳/۲۸.
۷۲. دائرة المعارف فرهنگ قرآن، ۱/ ۲۸۳.
۷۳. فرهنگ فارسی «معین»، ۱/ ۱۱۲۳.
۷۴. الرائد «جبران»، ۱/ ۲۴۵.
۷۵. دانش نامه قرآن پژوهی «خرمشاهی»، ۱/ ۸۰۳.